

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال چهارم، شماره ۸، بهار و تابستان ۱۳۹۲

مقایسه صفت در زبان های فارسی و عربی*

دکتر محمدرضا نجاریان

استادیار دانشگاه یزد

راضیه رستمی

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

چکیده

در زبان عربی صفت به خاطر مطابقت با موصوف از نظر اعراب، عدد، جنس، معرفه و نکره، از صفت در زبان فارسی امروز متمایز است. صفت در زبان فارسی باستان و امروزی، برخلاف عربی به دو گروه پیشین و پسین تقسیم می شود. در زبان فارسی امروزی بین صفت و برخی از نقش های دستوری؛ همچون قید از لحاظ شکل ظاهری تفاوت نمایانی دیده نمی شود و تشخیص صفت در این زبان بیشتر بر اساس ویژگی های دستوری است؛ در صورتی که در زبان عربی ساختار و نحو، هر دو، از جایگاه مهمی برخوردارند.

از جمله مباحث بدیهی در کتاب های دستور زبان فارسی، این مسئله است که مطابقت صفت و موصوف در زبان فارسی برگرفته از زبان عربی بوده، و هیچ زمانی این چنین قاعده ای در زبان فارسی وجود نداشته است؛ در صورتی که صفت در ایرانی باستان همیشه، و در زبان ایرانی میانه غربی و فارسی دری ممکن بوده از لحاظ عدد، جنس و همچنین، حالت با موصوف خود مطابقت کند. نگارندگان در این مقاله برآنند تا ابتدا نظرهای عده ای از دستور نویسندگان و پیشینه مطابقت صفت و موصوف در زبان فارسی را بیان کرده و سپس، تعریفی کلی از صفت در هر دو زبان عربی و فارسی ارائه دهند و به مقایسه صفت فارسی با زبان عربی از جهت واژگان و نحو پردازند.

واژه های کلیدی: صفت (نعت)، دستور زبان، ادبیات تطبیقی، فارسی

باستان، زبان فارسی امروزی، زبان عربی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۸/۲۴ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۲/۲/۸

نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: reza_najjarian@yahoo.com

۱- مقدمه

زبان عربی، زبانی است که بیشترین تأثیر را بر زبان فارسی گذاشته است و دلیل این امر حمله اعراب در سده‌های نخستین هجری به ایران بوده است. در واقع، «زبان عربی تحت تأثیر عوامل مذهبی، سیاسی و اجتماعی، بیش از هر زبان دیگری در فارسی تأثیر کرده، و به آن لغت و ترکیب و جمله وام داده است.» (فرشیدورد، ۱۳۵۸: ۶۲).

تسلط اعراب بر ایران بعد از حمله‌شان در سده‌های اولیه تا جایی ادامه می‌یابد که حتی زبان اداری، رسمی و همچنین، آثار دانشمندان بزرگ به زبان عربی تبدیل می‌شود. به عقیده برخی از محققان، «اگر چه تأثیر زبان عربی بر زبان فارسی زیاد بوده است، ولی باید دانست که این تأثیرات بیشتر در حوزه ورود لغات بوده و به ندرت در حوزه نحو یا دستور این گونه تأثیر پذیری رخ داده است.» (مجد، ۱۳۹۰: ۳۹).

صفت تابعی است که برای اغراض زیر در کلام ذکر می‌شود: ایضاح، تخصیص، مدح، ذم، ترحم، توکید (ابن هشام، ص ۴۳۲). نعت بنا بر معنا به سه قسم تقسیم می‌شود (تأسیسی، تأکیدی، تمهیدی). در اولی معنای جدی از آن افاده می‌شود؛ مثل راقنی الخطیب الشاعر؛ در دومی بدون وجود آن هم معنا افاده می‌شود؛ تخیر من الاطباء النطاسی البارع؛ و در سومی نعت جامد است و بذاته مقصود نیست؛ مثل استعنت باخ اخ مخلص (عباس حسن، ج ۳، ص ۴۵۶).

در این پژوهش سعی شده است که صفت در حوزه ساختار و نحو و نیز مطابقتش با موصوف را که «همواره به عنوان یکی از جلوه‌های تأثیرپذیری از زبان عربی از آن یاد شده است»، تحلیل کنیم؛ زیرا بر خلاف عقیده بسیاری از دستور نویسندگان که مطابقت صفت و موصوف را وام گرفته از ادبیات عرب می‌دانند و معتقدند که در زبان فارسی هیچ گاه صفت و موصوف با هم مطابقت نمی‌کرده، و این از خصایص زبان عربی بوده که وارد زبان ما شده است (بهار، ۱۳۸۱: ۳۰۹)؛ صفت در فارسی باستان همیشه و در ایرانی میانه غربی و فارسی دری گاهی اوقات، از نظر عدد و جنس با موصوف خود مطابقت می‌کرده است، و قاعدتاً

«زبان فارسی دنباله طبیعی و تحول یافته زبان فارسی میانه است و فارسی میانه نیز صورت باز مانده پارسی باستان است.» (باقری، ۱۳۸۱: ۱۶۱).

۲- پیشینه تحقیق

مقوله صفت در زبان فارسی از جمله مباحثی است که پژوهشگران بسیار به آن پرداخته‌اند و پژوهش‌هایی را به مقایسه این مبحث در زبان فارسی و دیگر زبان‌ها اختصاص داده‌اند. از جمله این تحقیقات می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: پرویز البرزی و رکی در مقاله «بررسی مقایسه‌ای صفت در زبان های فارسی و آلمانی»، به بررسی صفت در هر دو زبان فارسی و آلمانی می‌پردازد و سپس، تفاوت‌ها و شباهت‌های صفت را در این دو زبان بیان می‌کند (البرزی و رکی، ۱۳۸۲: ۳)؛ و نیز حسین لسانی در مقاله‌ای تحت عنوان «مقایسه صفت در زبان های روسی و فارسی»، وجه تمایز صفت در زبان های فارسی و روسی را بیان کرده است (لسانی، ۱۳۸۳: ۱۱۵). با وجود اهمیت وافر زبان عربی برای ما فارسی زبان‌ها، تا کنون پژوهشی در زمینه مقایسه صفت در زبان های فارسی و عربی نشده است.

۳- صفت در زبان های ایرانی

۳-۱- صفت در ایرانی باستان

صفت در ایرانی باستان دارای سه صورت (مفرد، تثنیه و جمع) از لحاظ شمار، و سه صورت (مذکر، مؤنث و خنثی) از لحاظ جنس و هفت صورت از لحاظ نحوی است، و همچنین، از هر نوع که باشد (اعم از توصیفی، اشاره‌ای، پرسشی، مبهم) از لحاظ مذکر و خنثی و مؤنث بودن و از لحاظ حالت‌های هشتگانه با موصوف خود مطابقت می‌کند. مانند:

Tā fravašayō ašaonam aočijīštā henti

آن فرورهای مقدسان نیرومندترینند (یشت ۱۳، بند ۱۷) (ابوالقاسمی، ۱۳۷۸: ۵۷).

همچنین، صفت در ایرانی باستان ممکن است پیش از موصوف یا پس از آن، بی‌فاصله یا با فاصله از آن بیاید. در شاهد ذیل - که از اوستایی است - موصوف پیش از صفت‌هایش و مطابق با آن‌ها آمده است. ašāun m va□uh Š

sūrā spantā fravašayō yazamaide فروهرهای خوب توانای

مقدّس مقدّسان را می ستایم (یشت ۱۳، بند ۴۹) (همان: ۵۵).

۳-۲- صفت در زبان ایرانی میانه یا پهلوی

صفت در ایرانی میانه شامل مقوله‌هایی از این قبیل می‌شود: «الف) جامد و مشتق و عبارت و مرکب، ب) شمار: مفرد و جمع (ممکن است صفت با موصوف جمع مطابقت کند، صفت چون اسم، جمع بسته می‌شود)، ج) درجات صفت» (باقری: ۵۸).

صفت در زبان پهلوی «از نظر ساختار مانند اسم است. صفت تفضیلی با tar ساخته می‌شود و برخی از کلمات نیز بدون نشانه، این درجه صفت را بیان می‌کنند: meh و keh "مه" به معنی بزرگتر و "که" به معنی کوچکتر است. صفت عالی نیز با tom و ist ساخته می‌شود. همچنین، رابطه صفت با موصوف در زبان پهلوی به صورت (Ī) می‌آمده و میان کلمات قرار می‌گرفته است در صورتی که در فارسی باستان این رابطه به وسیله کسره اضافه برقرار می‌شده است. مانند:

to Ī nbk Ī kunis کردار نیک تو» (نبی لو، ۱۳۸۹: ۵۵-۵۶).

۳-۳- صفت در زبان فارسی دری

صفت در فارسی دری نیز: «شامل مقوله‌های، جامد و مشتق و مرکب؛ جنس: مذکر و مؤنث؛ شمار: مفرد و مثنی و جمع؛ درجات صفت» است (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۶۵). همچنین، صفت در فارسی دری زمانی که همراه موصوف جمع باشد، به صورت مفرد می‌آید، مانند: گمان نبردند مردان گرویده و زنان گرویده (مجید: ۱: ۲۲۲). اما گاهی بر خلاف قیاس، صفت به مطابقت موصوف به صورت جمع می‌آید. مانند: پس آن مردمان مشرکان مکه... به فرمان ابو جهل برخاستند (طبری ۱۱۰۶)؛ (خانلری، ۱۳۷۲: ۱۷۴). صفت در فارسی دری فاقد جنس و دارای دو نوع صفت تفضیلی قیاسی که از صفت مطلق با پسوند «-تر» ساخته می‌شود (بزرگ‌تر) و سماعی که خود به دو گروه سماعی که باز مانده‌های صفت‌های تفضیلی فارسی میانه (که، مه) و صفت‌های تفضیلی دخیل اند، تشکیل می‌شوند (افضل، اشهر، اعظم). (ابوالقاسمی، ۱۳۷۸: ۶۶).

۳-۴- صفت در زبان فارسی امروزی

صفت در زبان فارسی کلمه‌ای است که برای مقید ساختن اسم و به عبارتی دیگر، برای بیان چگونگی و حالت اسم وضع شده است (خیام پور، ۱۳۸۴: ۴۹). صفت در زبان فارسی بر خلاف زبان عربی که آن را نوعی از اسم به شمار می‌آورند، در دسته‌ای جدای از کلمه‌ها قرار می‌گیرد و جزو اسم طبقه‌بندی نمی‌گردد (همایون‌فرخ، ۱۳۳۷: ۲۸۷). صفت با موصوف در جمع و مفرد بودن با هم مطابقت نمی‌کنند؛ چه اسم مفرد و چه جمع باشد، مانند:

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را که سر به کوه بیابان تو داده ای مارا

(حافظ، ۱۳۸۲: ۴)

اما هرگاه موصوف حذف شود و صفت به جای آن قرار گیرد، آن صفت طبق معنا به صورت جمع می‌آید (عمادی حائری، ۱۳۷۱: ۴۵). در واقع، با قطعیت می‌توان گفت صفت در فارسی جمع بسته نمی‌شود، مگر آن که به جای موصوف بنشینند (معین، ۱۳۴۰: ۹۱)، برای مثال:

گرچه بد نامیست نزد عاقلان مانمی خواهیم ننگ و نام را (حافظ، ۱۳۸۲: ۸)

در آثار ادبای قدیم بین موصوف و صفت مطابقت برقرار می‌کرده‌اند و برای موصوف جمع صفت جمع می‌آورده‌اند.

خزروان ابا تیغ زن سی هزار زترکان بزرگان خنجر گزار (فردوسی: ۱۱۱)

صفت را با توجه به جای قرار گرفتنش در جمله می‌توان به دو گروه پیشین و پسین تقسیم کرد. «صفت‌های پیشین عبارتند از: صفت اشاره، صفت پرسشی، صفت تعجبی، صفت مبهم و صفت شمارشی اصلی، صفت شمارشی ترتیبی؛ و صفت‌های پسین عبارتند از: صفت شمارشی، ترتیبی نوع دوم و صفت‌های بیانی.» (مدرّسی، ۱۳۸۶: ۲۱۵).

در زبان فارسی یک کلمه (زیبا، زشت) به لحاظ شکل ظاهر هم می‌تواند صفت و هم قید باشد. به عبارت دیگر، هیچ تفاوت برجسته‌ای بین صفت و برخی از نقش‌های دستوری مانند قید دیده نمی‌شود؛ زیرا در زبان فارسی که عموم صفات از نوع جامد هستند، فاقد علایم فارقه صرفی و یا پسوند‌های صفت ساز هستند، و تنها

از روی شکل آن‌ها نمی‌توان نوع آن‌ها را تشخیص داد (شفائی، ۱۳۶۳: ۱۹). گروه صفت را نمی‌توان فقط با معیار صرفی و یا فقط با معیار ترتیب کلمات تعریف کرد. از نظر نحوی گروه صفت با صفت شروع می‌شود و می‌توان در سمت چپ و راست آن وابسته قرار داد (ماهوتیان، ۱۳۷۸: ۶۰). «صفت وابسته اسم است و به صورت مستقل به کار نمی‌رود؛ زیرا اگر مستقل به کار رود، دیگر صفت یا وابسته نخواهد بود، بلکه جایگاه اسم و غیر آن را در جمله اشغال می‌کند.» (وفایی، ۱۳۹۰: ۶۸). دستور نویسان زبان فارسی در مورد تقسیم بندی صفات نظرهای متفاوتی را ارائه داده‌اند، یکی از کاملترین این نظریه‌ها تقسیم بندی صفات در کتاب دستور زبان فارسی عبدالرسول خیام پور است. مبنای کار در این مقاله بر اساس کتاب ایشان قرار می‌گیرد، البته به همراه این تقسیم بندی، نظرهای برخی از دستور نویسان دیگر هم ذکر می‌شود. از دیدگاه خیام پور صفت بر پنج قسم است: مطلق، اشاره، شماره، استفهام، ابهام (خیامپور، ۱۳۷۳، ص ۴۹).

۴- صفت در زبان عربی

صفت (نعت) در زبان عربی تابعی است که دلالت بر حالت و وصف متبوع خود می‌کند، مثل: قَوْلٌ مَعْرُوفٌ و مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذًى (شهبازی، ۱۳۷۸: ۱۲۵). صفت به دو نوع، حقیقی و سببی تقسیم می‌شود. صفت حقیقی با موصوف خود، در اعراب متابعت می‌کند و موصوفش را با بیان یکی از صفات آن کامل می‌کند: «طلع البدرُ المنيرُ» و صفت سببی، صفتی است که با بیان یکی از صفات متعلق به موصوفش، آن را کامل نماید، مانند: «جاء الرجلُ الناجحُ» (یعقوب، ۱۴۲۰: ۶۱۳). صفت در زبان عربی بیان کننده ویژگی‌های مختلف موصوف است و از لحاظ اعراب، عدد، جنس، معرفه و نکره بودن با آن مطابقت می‌کند.

وَذَاكَ أَنْ الْفُحُولَ الْبَيْضَ عَاجِزَةً عَنِ الْجَمِيلِ فَكَيْفَ الْخَصِيَّةُ السُّودُ

(متنبی، ۱۳۸۳: ۳۸۷)

أَلْعَبْدُ لَيْسَ لِحُرِّصَالِحٍ بِأَخٍ لَوْ أَنَّهُ فِي ثِيَابِ الْحُرِّ مَوْلُودٌ (متنبی، ۱۳۸۳: ۳۸۱)

در موارد زیر صفت از موصوف تبعیت نمی کند: ۱. مصدر ۲. فاعول به معنا فاعل ۳. فعیل به معنا مفعول ۴. صیغه مبالغه بر وزن مفعال، مفعَل، مفعیل ۵. اسم تفضیل با من (محمدی، ۱۳۶۱، ص ۸۶).

صفت سببی اگر ضمیری در خود نداشته باشد که به موصوف برگردد، فقط در اعراب و تعریف و تنکیر با موصوف خویش مطابقت می کند، و خودش همواره به صورت مفرد بوده و در تأنیث و تذکیر تابع ما بعد است (ابن هشام، ص ۴۳۳)، مثل: اخرجنا من هذه القرية الظالم أهلها (نساء/۷۵).

در زبان عربی هم صفت جانشین موصوف می گردد، مثل: گفته شاعر:

انا ابن جلا و طلاع الثنایا متی اضع العمامه تعرفونی

که مقصود انا ابن رجل جلا است (الغلابینی، ۱۴۰۰: ۲۳۱).

۵- تحلیل و تطبیق

در زبان فارسی بین صفت و موصوف از جهت معنی ارتباط محکمی وجود دارد، اما در زبان عربی این ارتباط هم از جهت معنی و هم از جهت ساختار ظاهر است. ملاک های تشخیص صفت در زبان فارسی نحوی است، اما در زبان عربی هم شاخص های ساختاری و هم شاخص های نحوی دخیلند. در فارسی اگر اسمی هم صفت بخواهد و هم مضاف الیه، بر خلاف عربی، ابتدا صفت و سپس، مضاف الیه می آید:

بسهمه الاسود و المدمی رمی امامی حاسدی فاصمی (فراندالاکل، ص ۲۴۱)

۵-۱- صفت مطلق (absolute adjective)

به صفتی گفته می شود که در آن مقایسه ای انجام نگرفته باشد و نشانه ظاهری آن این است که در آخر آن لفظ «تر» یا «ترین» وجود نداشته باشد. مانند: نیک، بزرگ (شریعت، ۱۳۶۷: ۲۶۱).

البته بعضی از دستور نویسندگان زبان فارسی از جمله حسن انوری و حسن احمدی گیوی به جای صفت مطلق، صفت بیانی را مطرح کرده اند، و در تعریف صفت بیانی گفته اند: صفتی است که اغلب همراه اسم می آید و با کسره بدان افزوده می شود و چگونگی و حالت اسم را بیان می کند. ایشان صفت را بر پنج گونه تقسیم

کرده اند: ۱- صفت ساده ۲- صفت فاعلی ۳- صفت مفعولی ۴- صفت نسبی ۵- صفت لیاقت. (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۸۵: ۱۳۹ و ۱۳۸) و برخی دیگر از جمله ناتل خانلری و مرزبان راد در کتاب دستور زبان خود به جای صفت مطلق از صفت توصیفی نام برده اند و گفته اند که حالت و چگونگی اسم را بیان می کنند (ناتل خانلری، ۱۳۶۵: ۱۸۳؛ نیز: مرزبان راد، ۱۳۷۸: ۶۹).

از عربی هم ترکیباتی به صورت بیانی در فارسی به کار می رود: الف. از مضاف و مضاف الیه: فوق العاده، خلق الساعه ب. از موصول و صله: مادون، ماقبل ج. از صفات معمول عربی: مشارالیه، مقسوم علیه، ایرانی الاصل د. از ب و لاء نفی جنس: بلا مانع، بلا تکلیف ه. از حرف جر و اسم: علی السویه، فیما بین:

گه دم از عشق علی الاطلاق زن گه نوای پرده عشاق زن (عطار)

و. از لا و حرف جر و اسم: لا بشرط، لا عن قصد ز. از لا و اسم:

لامذهب، لا طائل ح. از صفت و موصوف تنوین دار: قولاً واحداً.

جمله های عربی هم در فارسی گاهی به صورت صفت می آیند: جلّ

جلاله، تبارک و تعالی، لایزال، لایتغیر (فرشیدورد، ۱۳۸۴، ص ۲۹۴).

خیام پور صفت مطلق را بر دو قسم سماعی، یعنی صفتی که از روی

قاعده ساخته نشده باشد. معادل این در عربی صفت مشبّه است:

کابنین برین شج قلباهما و امرأتین حسن قلباهما (حجت هاشمی، ۱۴۰۳: ۱۶۰/۳)

و قیاسی یعنی صفتی که از روی قاعده ساخته شده باشد، تقسیم کرده اند.

برای صفت مطلق قیاسی شش نوع قایل شده اند. از جمله:

۵-۱-۱- صفت فاعلی (subjective adjective)

صفتی است که نشان می دهد موصوف کننده کار یا دارنده حالتی است و با

نشانه های زیر شناخته می شود (عماد افشار، ۱۳۷۲، ص ۶۲):

بدو ازدها گفت نام تو چیست که زاینده را بر تو باید گریست (فردوسی: ۱۳۹)

الف) فعل امر + نده:

پرستنده باشی و جوینده راه به ژرفی به فرمانش کردن نگاه

(فردوسی، ۱: ۱۳۸۹)

ب) فعل امر + ان:

گریزان و از خویشان گشته سیر برآویخت ناگاه با کام شیر (همان: ۲۱)

ج) فعل امر + الف:

توانا و دانا و دارنده اوست خرد را و جان را نگارنده اوست (همان: ۲۸۵)

د) فعل امر + گار:

پر آشوب و جنگ است زو روزگار همه یاد دارم ز آموزگار (همان: ۲۶۸)

ه) اسم یا فعل امر + کار: ستمکار، بدهکار و فراموشکار:

۱. Undo

ستمکاره خوانیمش ار دادگر هنرمند دانیمش ار بی هنر

و) ماضی مطلق یا صفت + ار، مانند: نامبردار، دوستار

نه آباد بوم و نه مردان کار نه آن خستگان را کسی خواستار (همان: ۳۳۷)

ز) اسم + گر: دادگر، ستمگر، آشوبگر:

توگر دادگر باشی و پاک رای همی مزد یابی به دیگر سرای (فردوسی: ۳۵۷)

ح) ماضی مطلق + ه:

بدو گردد آرسنه تاج و تخت از آن رفته نام و بدین مانده بخت (همان: ۵۶)

ط) و: ترسو، ریشو، شکمو

مطابق با این صفت از نظر معنی در زبان عربی اسم فاعل وجود دارد که

برکننده کار دلالت می کند و یا نماینده حالتی است (الشرتونی، ۱۳۸۳: ۶۶):

رَكِبَتْ مَطِيئَةً مِنْ قَبْلِ زَيْدٍ عَلَاهَا فِي السَّنِينَ الْمَاضِيَاتِ (ابن الانباری)

این صفت در عربی معادل اسم فاعل (و صیغه مبالغه) است:

اخُّ مَاجِدٌ لَمْ يَخْزَنِي يَوْمَ مَشْهَدٍ كَمَا سَيَفْعَمُرُ وَلَمْ تَخْنَهُ مَضَارِبَهُ (مدرس

افغانی، ۱۴۰۹: ۵۰۶)

إِذْ دَخَلَ شَيْخٌ عَفْرَبَةً تَعْتَلُهُ امْرَأَةٌ مُصْبِيَّةٌ (حریری، مقامه اسکندریه)...والماءِ

الثَّجَّاجِ وَالسَّرَاجِ الْوَهَّاجِ وَالْبَحْرِ الْعَجَّاجِ. (حریری، مقامه دمشقیه).

۵-۱-۲- صفت مفعولی یا صفت گذشته (objective):

(adjective)

این صفت اگر از فعل متعدی بیاید، هم بر مفعولیت و هم بر گذشته یعنی بر کاری که در گذشته واقع شده، دلالت می کند و معمولاً از ماده فعل ماضی و پسوند «ه» ساخته می شود. به این علت در زبان های فرنگی آن ها را صفت های فعلی گذشته می نامند (فرشیدورد، ۱۳۸۷: ۱۰۸):

بیامد جهان جوی را خفته دید بر او بر یکی اسب آشفته دید (فردوسی: ۱۳۹)
خروشید کای پای مردان دیو بریده دل از ترس گیهان خدیو (همان، ص ۲۳)
صفت مفعولی در حال ترکیب گاهی مانند صفت فاعلی تخفیف می یابد. بدین شکل که جزء دوم آن به صورت فعل امر درآید:

سه دیگر به یزدان بود ناسپاس تن خویش را نهان ناشناس (همان: ۱۰۷۰)
در عربی اسم مفعول از نظر معنی با صفت مفعولی در زبان فارسی مطابقت می کند. حضرت علی (ع) فرموده است: قلیل مدوم علیه خیر من کثیر مملول منه (ذهنی، تهرانی، ص ۳۲۷).

یا لیتی کنت صبیاً مُرضعاً تحمِلنی الذلفاء حولا اکتعا (رائی، ۱۳۸۱: ۲۰۸)

۵-۱-۳- صفت نسبی (relative adjective):

در فارسی «صفتی است که نسبت شخصی یا چیزی را به شخص یا چیزی یا جایی بیان می کند.» (شریعت، ۱۳۶۷: ۲۷۶). و این دو فرآش زنگی و رومی که سراپرده کبریاء او بر عرش زدندی (وراوینی، ۱۳۸۷: ۹۶).
اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل مارا به حال هندویش بخشم سمرقند
و بخارارا (حافظ، ۳: ۱۳۸۲)

الف) ی:

که آمد سواری دمان کابلی چمان چرمه زیر او زابلی (فردوسی، ۱۳۸۹: ۷۴)

ب) ین:

ابا یاره و گرزّه گاو سر ابا طوق زرین وزرین کمر (همان: ۶۳)

ج) ینه:

بدین داستان زد یکی مهنوش پرستار باهوش و پشمینه پوش (همان: ۱۰۵۹)

د) گان: باد مهرگان، مال گروگان.

ه) لباس بهاره، محبوب چهارده ساله، جشن هزاره.
 و) انی: نغمه خسروانی، ضعف جسمانی، نیروی روحانی.
 ز) انه: قول مردانه، لباس بچگانه، کار عاقلانه (عماد افشار، ص ۶۶).
 در عربی معادل اسم منسوب است. نسبت در عربی « عبارت است از پیوستن
 "یاء مشدد" به آخر اسم برای دلالت بر انتساب چیزی به آن... حکم نسبت این
 است که اسم منسوب الیه دارای تاء تأنیث و علامات تشبیه و جمع نباشد.»
 (الشرتونی، ۱۳۸۳، ص ۹۹). فإِذَا هُوَ شَيْخُنَا السَّرُّوَجِيُّ، وَقَدْ أَقْمَرَ كَيْلَهُ
 الدُّجُوجِيَّ (حریری، بی تا: ۳۱). گاهی جانشین موصوف هم شده است:
 افْتَلَكْ ام وَحْشِيَّةً مَسْبُوعَةً خَذَلَتْ وَ هَادِيَّةً الصَّوَارِ قَوَائِمَهَا
 (زُهير بن ابی سلمی، ۱۳۷۱: ۷۳)

۵-۱-۴- صفت ترکیبی (compound adjective)

در فارسی صفتی است که از دو کلمه یا بیشتر ساخته شده باشد:
 الف) از دو صفت که دومی به اولی معطوف بوده باشد:
 نهانی سخن کردشان آشکار زنیک و بد و گردش روزگار
 (همان: ۱۹)
 ب) از یک صفت مسند و یک اسم مسند الیه:
 خردمند و روشن دل و پاک تن پیامد بر سرو شاه یمن (همان: ۳۲)
 ج) از یک صفت و یک اسم که مفعول غیر صریح صفت بوده
 باشد: روشنندل، گمراه، خوبرو. این نوع صفت اغلب از صفت مقدم + موصوف
 تشکیل شده است (عماد افشار، ص ۷۱).
 گنه کار گر بود مهرباب بود زخون دلش دیده سیراب بود
 (همان: ۸۷)
 د) از دو اسم مسند و مسند الیه که غالباً به قصد تشبیه مسند الیه به مسند ترکیب
 یافته باشد:
 برآمد سیه چشم گلرخ به بام چو سرو سهی بر سرش ماه تام (همان: ۷۰)

این نوع صفت که معمولاً با ترکیب های تشبیهی است، صفت تشبیهی خواننده می شود؛ مثل گلگون، پریچهر و سروقد (فرشیدورد، ص ۱۰۸).
 ه) از یک قید و یک صفت: دیر آشنا، زودرنج، پیشگام.
 پدید آمدن این گنبد تیزرو شگفتی نماینده نو به نو (همان: ۷۰)
 تقریباً می توان گفت اضافه لفظیه در زبان عربی، معادل این صفت می شود.
 ط) اسم و حرف: خانه به دوش، پابرجا، جان بر کف.
 ی) عدد و اسم: یکدل، دورو، هفت رنگ.
 ک) ضمیر مشترک و اسم: خود رأی، خود حساب، خویشکام.
 ل) پیشوند و اسم: بخرد، باادب، نادان، ندان، فرومایه، هم درد.
 م) پیشوند و صفت: نابینا.
 ن) اسم و پسوند: غمگین، بیمناک، دانشمند، هنرور، پلنگ آسا، حکیمانه، پیلسان، ماهوش، دیوسار، نیلگون، نیلفام، شاهوار، زهر آگین، هوشیار (عماد افشار، ص ۷۲).
 این نوع صفت اگر با پسوندهای مشابهت بیاید، صفت تشبیهی خواننده می شود (فرشیدورد، ص ۱۰۸)

۵-۱-۵- صفت تفضیلی (superlative adjective)

چون بخواهند موصوف را بر صفت دیگری برتری دهند، در آخر صفت لفظ تر می افزایند و آن را صفت تفضیلی می نامند.
 سپهد چنین گفت چون دید رنج که دستور بیدار بهتر ز گنج (همان: ۱۳۰)
 -صفت تفضیلی را به یکی از چهار وجه زیر استعمال می کنند:
 الف) با از: بگفتای مرد دروغ آزمای کسی برتر از تو گرفتست جای (همان: ۲۵۶)
 ب) با که: چو پیش آمد این روزگار درشت تو را روی بیند بهتر که پشت (همان: ۲۵۶)
 به، که، مه، کم و بیش و فزون نیز به معنی صفت تفضیلی استعمال می شوند.
 کز ایران که و مه شناسد همه بگوید نشان شبان و رمه (همان: ۳۱۷۰)

معادل آن در عربی اسم تفضیل عربی است (افعل فعلی): سَبَّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (الأعلى ۱/۸۷).

البته صفت های تفضیلی زبان عربی در فارسی به عنوان صفت تفضیلی به کار می روند و همچنین، نبودن علامت تفضیلی در آخر اسم تفضیل عربی باعث شده است که فارسی زبانان در آخر آن ها لفظ تر را اضافه کنند. مانند: اولی ← اولیتر (شریعت، ۱۳۶۷: ۲۶۱). گفتنی است که اسم تفضیل همیشه صفت نمی شود. در واقع، اگر اسم تفضیل مقایسه یک فرد با یک فرد یا یک شیء با یک شیء باشد، در فارسی معادل صفت تفضیلی می شود؛ اما اگر مقایسه یک فرد با مجموعه افراد بپردازد، صفت نمی شود. مانند:

أُولَى اللِّثَامِ كُوَيْفِيرٌ بِمَعْدَرَةٍ فِي كُلِّ لُومٍ وَبَعْضُ الْعُدْرِ تَفْنِيدٌ (متنبی، ۱۳۸۳: ۳۸۶)

در صورتی که در زبان عربی معادل چنین صفتی وجود ندارد، اما از نظر معنی با صفت تفضیلی در زبان عربی مطابق است.

۵-۱-۶- صفت عالی (swank adjective)

صفتی که در آن به وسیله «ترین» برتری موصوف را بر همه دیگران بیان نمایند.

که مرداس نام گرانمایه بود بداد و دهش برترین پایه بود (فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۴)

سخن بشنو و بهترین یاد گیر نگر تا کدام آیدت دلپذیر (همان: ۸۹۱)

بهین، کهین و مهین به معنی بهترین، کهترین و مهترین است.

گزین و مهین پور لهراسب شاه خداوند جیش و نگهدار گاه (همان: ۶۵۰)

اسم تفضیل عربی اگر به اسم معرفه یا نکره اضافه شود، مفهوم صفت عالی دارد؛ مثل: كَتَجَدْنَهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةِ (بقره/۹۶)؛ (حسینی، ج ۱، ص ۳۷۶).

۵-۲- صفت اشاره (symbol adjective)

«برای اشاره به دور یا نزدیک و معمولاً قبل از موصوف قرار می گیرد؛ و علامت ضمیر اشاره نبودنش، این است که نتوانیم آن را جمع ببندیم» (شریعت، ۱۳۶۷: ۲۹۶).

من از آن حسن روزافزون که یوسف داشت دانستم

که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخارا

(حافظ، ۱۳۸۲: ۳)

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی

خداوند امر و خداوند نهی (همان: ۳)

صفات اشاره این و آن «گاهی با کلمات و اجزایی از قبیل چون، هم و همه ترکیب می شوند و در این صورت، علاوه بر مفهوم اشاره، مفاهیم دیگری را نیز بیان می کنند» (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۸۵: ۱۶۳).

چنین جشن فرخ از آن روزگار بما ماند از خسروان یادگار (همان: ۱۳)

در زبان عربی مطابق با این صفت، اسم اشاره غیر مکانی است که همیشه نقش صفت ندارد: در عبارت استمعت الی الناصح هذا، اسم اشاره صفت است؛ البته اسم های اشاره مکانی اگر متعلق به محذوف شوند، می توانند صفت شوند: «اسرع العطاش الی ماء هنا» یعنی موجود هنا (عباس حسن، ص ۴۵۸). در مثال زیر اسم اشاره صفت نیست:

فان كنت بالشورى ملكت أمورهم

فكيف بهذا والمشيرون غيب (زهریر بن ابی سلمی، ۱۳۷۹: ۱۷)

۵-۳-صفت شمارشی (computational adjective)

کلمه ای است که اغلب نقش صفت می گیرد، چه قبل از اسم بیاید و چه بعد از آن. معمولا همراه اسم می آید؛ «و بر چهار نوع است: صفت شمارشی اصلی، صفت شمارشی ترتیبی، صفت شمارشی کسری و صفت شمارشی توزیعی.» (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۸۵: ۱۶۶): گاو پای روی به دستور سیوم آورد که مقتضای رای تو در امضای اندیشه های ایشان چیست (وراوینی، ۱۳۸۷: ص ۲۲۱). عدد اصلی به اشکال زیر می آید: بسیط: یک، مرکب: دوازده، گروه عدد اصلی: بیست و یک، اصلی مضاعف: نهصد. کلماتی چون: چند، همه، بسیار، اندک و هیچ جنبه عددی هم دارند. اند نیز از اعداد اصلی مبهم است که از سه تا نه را می رساند (فرشیدورد، ۱۳۸۴، ص ۳۱۶).

به رستم همی داد ده دایه شیر

که نیروی مرد است و سرمایه شیر (فردوسی، ۹۸:۱۳۸۹)

در زبان عربی اگر عدد قبل از اسم بیاید، نقش های دیگر به جز صفت می گیرد؛ ولی اگر بعد از اسم بیاید، می تواند صفت باشد. در میان اعداد اصلی مفرد؛ واحد و اثنان و اخوات آن چون بعد از موصوف واقع می شوند، صفت تأکیدی محسوب می شوند: *إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَوَلِي نَعْجَةً وَاحِدَةً* (ص/۲۳). بقیه اعداد اصلی (مفرد، مرکب، عقود و معطوف) پیش از معدود می آیند و چنانچه پس از آن ذکر گردند، نقش صفت را دارند و از قوانین عدد پیروی می کنند: *فَحَلَفَ أَبُو زَيْدٍ بِالْمُحَرَّجَاتِ الثَّلَاثِ* (حریری، مقامه تبریزیه). اعداد ترتیبی هم مثل فارسی غالباً در نقش صفت ظاهر می شوند:

ذکر الفتی عمره الثانی وحاجته ما قاته و فضول العیش اشغال

(دیوان حطیئه، ج ۳، ص ۲۸۸)

در عربی بضعه (سه تا ده) معادل همان «اند» فارسی است: *فَلَبِثْتُ فِي السَّجْنِ بَضْعَ سِنِينَ* (یوسف/۴۲).

۵-۴- صفت پرسشی (question adjective)

«هر گاه ضمائر پرسشی پیش از اسم بیایند، صفت به شمار می آیند و وابسته اسم اند (وفایی، ۴۲:۱۳۹۰).

چگونه سر آمد به نیک اخترى بر ایشان همه روز کند آوری (همان: ۵)

فرشیدورد در کتاب دستور مختصر تاریخی زبان فارسی، ص ۱۱۵ در این باره می نویسد: صفتی است که بر چگونگی، شماره، مقدار، ابهام و تعیین دلالت می کند. این صفت ها عبارتند از: چه، چگونه، کدام برای کیفیت و چگونگی و تعیین: این چه بخت نگون است و طالع دون و ایام بوقلمون (گلستان، حکایت ۱۳).

چند، چقدر، چندم، صدی چند و چند درصد برای مقدار و شماره: *تالشکر دشمن چه مقدار راه باشد (دارابنامه بیغمی). هیچ و هیچ گونه برای نفی:*

نعمت دنیا و دنیا نزد حق بیگانه است

هیچ عاقل مهر ورزد با چنین بیگانه ای؟ (ابوسعید ابوالخیر)

در زبان عربی اسما استفهام عبارتند از: ما(چه)، من(چه کسی)، ای(کدام)، کم(چقدر)، کیف(چگونه)، این(کجا)، آنی(کجا، چگونه)، متی(کی) و ایان(کی). اگر حرف جر یا مضاف قبل از این اسما بیاید، محلاً مجرورند. این، آنی و ایان، متی مفعول فیه مکانی و زمانی هستند. ای اگر با مصدر بیاید، مفعول مطلق است. بقیه هم در نقش های گوناگون ظاهر می شوند (الدقر، ص ۲۸). در آی شئیء شَيْبَ لِحَيْتِكَ، حَتَّى أَنْكَرْتُ حَلِيَّتَكَ (حریری، بی تا: ۳۱)، اسم استفهام مبتداً است. کیف در نقش های حال جامد، خبر مقدم و مفعول ثانی، جانشین مفعول مطلق ظاهر می شود (الدقر، ص ۳۶۴).

۵-۵- صفت مبهم (ambiguity adjective)

(خیام پور، ۱۳۸۴: ۶۲-۴۹): «بعضی از ضمائر مبهم و چند کلمه دیگر که در معنی آن ها ابهام وجود دارد، اگر قبل از اسم بیایند، صفت مبهم نامیده می شوند و اسم پس از آن ها موصوف آن ها است.» (شریعت، ۱۳۶۷: ۲۹۲). صفتی است که نوع، چگونگی، شماره و مقدار موصوف را می رساند.

به گیتی مدارید چندین امید نگر تا چه بد کرد با جمشید (همان: ۴۰)

خروشیدن تازی اسپان و پیل همی رفت آواز تا چند میل (فردوسی، ۱۳۸۹: ۹۹)

در زبان عربی اسم های خاصی هم چون کل، ای و... معادل این صفت می شود. کل به اعتبار ما قبل آن سه حالت دارد: الف. نعت واقع می شود و بر کمال دلالت می کند و در این صورت، باید به اسم مماثل خود، خواه مماثل لفظی و خواه معنوی باشد، اضافه شود و این دو وجه دارد: ۱- وصف برای معرفه باشد: هو العالم کل العالم ۲. وصف برای نکره باشد: اطعمنا شاه کل شاه ب. تأکید برای معرفه باشد که اصطلاحاً آن را تأکید معنوی گویند. در این صورت لازم است اضافه شود: فسجد الملائکه کلهم. به ندرت کل تأکیدی ظاهراً اضافه نشده است: انا کلاً فیها ۳. معمول برای عامل ماقبل باشد، بدون اینکه از توابع باشد؛ در این صورت، گاهی به اسم ظاهر اضافه شده؛ مانند لکل مقال مقام (رفاهی، ۱۳۴۷: ۱۴۳).

وَكُلُّ مَنْ يَطْلُبُ عِنْدِي جَنِي فَعَالَةٌ إِلَّا جَنِيَّ غَرَسِهِ (حریری، بی تا: ۴۳)

به غیر از صفاتی که بیان کردیم، صفات دیگری نیز هست که خیام پور در کتاب دستور زبان فارسی خود آن ها را بیان نکرده؛ ولی دیگر دستور نویسان بدان اشاره کرده اند. از جمله این صفات عبارتند از:

۵-۶- صفت تعجبی (exclamatory adjective)

صفتی است که تعجب گوینده را از چگونگی یا مقدار موصوف بیان می دارد (مرزبان راد، ۱۳۷۸: ۷۹).

چه اختر بد این از تو ای نیک بخت چه باری ز شاخ کدامین درخت (همان: ۲۶)
همه موبدان را ز لشکر بخواند به خوبی چه مایه سخن ها

براند (فردوسی، ۱۳۸۵: ۱۱)

معادل این صفت در زبان عربی افعال تعجب است. برای بیان تعجب در این زبان به شیوه های مختلف می توان تمسک جست که معروف ترین آن ها دو صیغه «ما افعله» و «افعل به» هستند و نقش صفت ندارند.

أَكْرَمَ بِهَا صَفْرًا رَأَتْ صُفْرَتَهُ جَوَّابَ آفَاقٍ تَرَامَتْ سَفْرَتَهُ (حریری، بی تا: ۳۴)
یکی از اسلوب های دیگر برای بیان تعجب «ای» و صغیه یا کمالیه است.

ان الشباب والفراغ والجده مفسدة للمرء ای مفسده (ابوالعتاهیه)
فرشیدورد صفت مبهم را به سه قسم پرسشی، تعجبی و مبهم اصلی تقسیم می کند (فرشیدورد، ص ۱۱۴).

۵-۷- صفت شغل (occupational adjective)

« صفتی است که دلالت دارد بر تداوم و ممارست پیشه و کار و از الحاق «گر» به آخر اسم ذات و گاهی معنی درست می شود» (ذالنور، ۱۳۴۸: ۱۲۰).

بدو گفت آهنگر ای نیکخوی چه داری به دکان ما آرزوی (همان: ۶۲۶)

در زبان عربی وزن فعال از صیغه مبالغه برای انتساب به حرفه و صنعت بسیار استعمال می شود و مبدأ اشتقاق غالباً اسم ذات است مثل عطار، بزّاز، سگاک، عصّار، لوّاف، رزّاز (حسینی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۳۶۸).

۵-۸- صفت مبالغه (bombast adjective)

« صفتی است که بر کثرت کار دلالت می کند و آن از الحاق کلمه کار به آخر اسم معنی درست می شود » (ذالنور، ۱۳۴۸: ۱۲۰).

خواند افسون ها شنید آن را فقیه در پیش آن ستمکار سفیه (مولوی، ۱۳۸۶: ۵۵۲)
همان صیغه مبالغه عربی است که در ثلاثی مجرد اوزان گوناگونی دارد:
فَعَال، فَعَّالَه، فَعَّال، فُعُول، فَعَّيْل، فَعَّيْلَه، فَعُول، فِعُول، مَفْعَال، مَفْعِيل، فَاعُول، فَعَل، مَفْعَل، فُعَلْه،
فَعْلُوت، فَعِيل. ثلاثی مزید مبالغه ای ندارد و از رباعی بسیار است، مثل عُصَافِج (بسیار درشت)، حُلُكوك (سیاه پررنگ)، حَلْفَس (بسیار چاق) (حسینی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۳۷۰).

۵-۹- صفت حالیه

« صفتی است که بر دارنده حالت یا کننده کار دلالت کند و نشانه آن «ان» است به آخر فعل امر. » (ذالنور، ۱۳۴۸: ۱۲۰).

پیاده همی رفت جویان شکار خشیشار دید اندر آن رودبار (همان: ۶۷)
احمد احمدی صفت را به پنج قسم صفت توصیفی، صفت اشاره ای، صفت عددی، صفت پرسشی و صفت مبهم و سپس به دو گروه جامد و مشتق تقسیم کرده است (احمدی، ۱۳۵۴: ۷۷-۶۳). حسین عماد افشار صفت را به چهار حالت زیر مورد بررسی قرار می دهد.
الف) صفت از حیث حالت، یعنی نشان دهنده حالت دارنده صفت است، مانند: شمشیر برنده.

ب) صفت از حیث نسبت، صفتی که منسوب به موصوف است. البته این صفت در اصطلاح دستوری صفت نسبی گفته می شود، مانند: جام زرین.
ج) صفت از حیث سنجش، صفت علاوه بر سنجیدن با موصوف خود با تمام موصوف های همانند مقایسه شود، مانند: کار دشوار.
د) صفت از حیث ترکیب، می توان صفت را به دو دسته بسیط و مرکب تقسیم کرد، مانند: خانه به دوش (عماد افشار، ۱۳۷۲: ۷۱-۶۱).

۵-۱۰- صفت لیاقت (potency adjective)

که در فارسی شایستگی موصوف را می رساند.مانند:

آنچه من خوردم شمارا خوردنی است وین چنین شربت جزای هر دنی است
(مولانا، ۱۳۸۶: ۵۵۰)

۶- وصف ضمیر

گاهی اول شخص و دوم شخص ضمیر پیش از اسم درآمده نسبت به آن حالت وصفی پیدا می کند. آهنگ ما دانشجویان عینا مانند آهنگ این دانشجویان است. البته پرفسور لازار اسم بعد از ضمیر را بدل نام نهاده است (لازار، ص ۱۰۱). اگر اسم، حالت فاعلی یا مسندالیهی دارد، فعل یا رابطه جمله تابع ضمیر می گردد نه تابع موصوف آن. این مبحث در دستور زبان عربی به باب اختصاص معروف است که مفعول فعل محذوف است و قانون تبعیت از ضمیر هم معادل با ضمیر عاید به موصول در جمله صله است (خیامپور، ۱۳۷۳، ص ۶۴):

ما بیغمان مست دل از دست داده ایم

همراز عشق و همنفس جام باده ایم (حافظ)

انا الذی نظر الاعمی الی ادبی و اسمعت کلماتی من به صمم (متنبی)

اگر ضمیر کسره گرفته است، موصوف؛ و کلمه بعد صفت است:

زب چشم چو من گدای بترس ورنه از آتش خدای بترس (سنایی)

ضمیر من می تواند به تنهایی وصف گدا باشد و می تواند مفعول غیر صریح «چو» بوده، مجموعا برای گدا وصفی تشکیل بدهد (خیامپور، ۱۳۷۳، ص ۶۵). در زبان عربی ضمیر موصوف نمی شود.

۷- صفت جامد و مشتق

در زبان عربی اسم های جامد موصوفند؛ و از اسم های مشتق: اسم زمان، اسم مکان، اسم آلت موصوفند (الشرتونی، ۱۳۸۳: ۹۳). نعت در زبان عربی بر دو قسم، مشتق یا در معنی مشتق است:

نعت مشتق بر چهار قسم است: اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبیه و اسم تفضیل. نعت جامد مؤول به مشتق هم عبارت است از: اسم های اشاره غیر

مکانی، موصول خاص، اسم عدد، اسم منسوب الیه، اسم جامد که دلالت بر معنی مشتق کند، مصغر: هذا طفل رجیل؛ اسم جامد منعوت به مشتق: اقتدیت برجل رجل شریف، مصدر: رأیت فی المحکمه قاضیا عدلا و شهودا صدقا و نظاما رضا و جموعا زورا، اسم مصدر: هذا رجل فطر ای فطر، الفاضلی چون کل: عرفت العالم کل العالم؛ ذو، ذا، ذی، ذات به معنای صاحب (عباس حسن، ص ۴۶۵): أقسم بالسماء ذات الأبراج. والأرض ذات الفجاج (حریری، مقامه دمشقیه)، «ما» نکره که از آن اراده ابهام می شود، از انواع صفت مؤول به مشتق محسوب شده است؛ مثل لامر ما جدع القصیر انفه (محمدی، ۱۳۶۱، ص ۸۲):

در زبان فارسی صفت به شکل بسیط، مرکب، مشتق و گروه به کار می رود، ولی در عربی غالبا از مشتقات است. در موارد زیر نعت مؤول به مشتق است:

الف- اسم اشاره غیر مکانی

صادقت الفتی هذا.

ب- موصول خاص

وذا البیره الذی حدث عنه به نُحْمَى الْمُحَجَّرِینَا (عَمْرُو بن کَلْثُوم، ۹۵: ۱۳۷۱)

شبهه این موضوع در زبان فارسی «که» است که با جمله بعد از آن تأویل به صفت اصلی می گردد (خیامپور، ص ۱۲۰): به راهی که پایان ندارد مپوی (سعدی).

ج- اسم عدد

جاء رجال ثلاثة (خرم دل، ص ۳۵۷). در زبان فارسی همان صفت پیشین عددی است: دو چیز طیره عقل است (گلستان سعدی).

د- اسم منسوب

بها انا ابو زید السرو جی یتقلب فی قوالب (حریری، بی تا: ۲۵).

ه- اسم جامد که دلالت بر معنی مشتق کند

الرجل الثعلب مکروهة (عبدالله، ۱۳۸۶: ۳۰۲/۲).

و- مصغر

هذا طفل رجیل.

ز- اسم جامد منعوت به مشتق

اقتدیت برجل رجل شریف.

ح- مصدر

رأیت فی المحکمہ قاضیا عدلا و شهودا صدقا و نظاما رضا و جموعا زورا.

ط- اسم مصدر

هذا رجل فطر ای مُفطر، الفاظی چون کل: عرفت العالم کل العالم.

ی- ذو، ذا، ذی، ذات

به معنای صاحب (عباس حسن، ص ۴۶۵): أُقسِمُ بالسَّماءِ ذاتِ الأبراجِ. والأرضِ ذاتِ الفجاجِ (حریری، مقامه دمشقیه).

ک- «ما» نکره

که از آن اراده ابهام می شود: لامر ما جعدع القصیر انفه (محمدی، ۱۳۶۱، ص ۸۲).

۸- جایگاه صفت در جمله

بیشتر منابع دستوری، صفت را با توجه به جای قرار گرفتنش در کنار موصوف به دو گروه صفات پیشین (صفاتی که پیش از موصوف قرار می گیرند) و صفات پسین (صفاتی که بعد از موصوف می آیند) تقسیم کرده اند:

زرقیب دیو سیرت به خدای خود پناهم مگر آن شهاب ثاقب مددی دهد خدا را (حافظ، ۱۳۸۲: ۶)

روی خوبت آیتی از لطف بر ما کشف کرد

زان زمان جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما

(همان: ۱۰)

در ترکیبات ادبی قدیم و خاصه در شعر صفت پیش از موصوف می آمده است (عمادافشار، ص ۵۸):

کاغذین جامه به خوناب بشویم که فلک

رهنمونیم به پای علم داد نکرد (حافظ، ۱۳۸۲: ۸۰)

گاهی هم معدود قبل از عدد آمده است (عماد افشار، ص ۱۱۱):

شنیدم که در مرزی از باختر برادر دو بودند از یک پدر (سعدی)

به نظر می رسد به تقلید از نحو عربی، گاهی معهود جمع بسته می شده است: چه اند این لشکر تازنده هموار که اند این هفت سالاران لشکر (ناصر خسرو) اما در زبان عربی صفت (نعت) همیشه بعد از موصوف (منعوت) خود واقع می شود. مگر اینکه صفت و موصوف به صورت مقلوب به کار روند:

من عَلَّمِ الْاَسْوَدَ الْمَخْصِيَّ مَكْرُمَةً

أَقَوْمُهُ الْبَيْضُ أُمَّ آبَاؤُهُ الصَّيْدُ (متنی، ۱۳۸۳: ۳۸۵)

در زبان فارسی بین صفت و برخی از نقش های دستوری همچون قید از لحاظ شکل ظاهری تفاوت نمایانی دیده نمی شود، مثال:

خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت

به قصد جان من زار نا توان انداخت (حافظ، ۱۳۸۲: ۱۷)

به شوخی دل و دیده ها شسته شد

کنون کامرانی بدان کت هواست (فردوسی، ۱۰۳۰: ۱۳۸۹)

با وجود این، دستور نویسان نشانه‌هایی برای تشخیص صفت مشخص کرده‌اند. صفت «بیشتر دنبال موصوف یعنی اسم قرار می گیرد، در این حال، به حرف آخر اسم یک کسره می‌افزاییم؛ مانند: مرد بزرگ و اگر آخر اسم "های غیر ملفوظ" باشد و بعد از آن صفتی بیاید، در تلفظ پس از آن یک «ی» مکسور می‌آید و آن را در خط فارسی به صورت نیمه اول حرف ی (شبه همزه) روی حرف ها می‌نویسیم، مانند: پایه محکم.» (ناتل خانلری، ۱۳۶۵: ۶۶).

اما صفت در زبان عربی به علت داشتن ویژگی های جنس و تغییر در حالت های صرفی، تمایز آن از سایر اجزای کلام آشکار است. و به بیان بهتر می‌توان گفت که صفت در زبان عربی می‌تواند برای اسم هایی که دارای جنس مشترکند، تعیین کننده جنس آن‌ها باشد، اما این ویژگی در زبان فارسی به علت عدم وجود ویژگی جنس وجود ندارد.

۹- نتیجه گیری

با بررسی و مطابقت صفت در منابع مهم عربی و فارسی، می‌توان این نتایج را

برشمرد:

صفت در زبان عربی به خاطر مطابقت با موصوف از نظراعراب، عدد، جنس، معرفه و نکره از صفات در زبان فارسی امروزی متمایز است. در این موارد در عربی صفت از موصوف تبعیت نمی کند: ۱. مصدر ۲. فاعول به معنا فاعل ۳. فاعیل به معنا مفعول ۴. صیغه مبالغه بر وزن مفعال، مفعول، مفعیل ۵. اسم تفضیل با من. صفت سببی اگر ضمیری در خود نداشته باشد که به موصوف برگردد، همواره به صورت مفرد بوده و در تأیید و تذکیر تابع ما بعد است. صفات در زبان فارسی امروزی و باستان، برخلاف زبان عربی هم می تواند پیش از موصوف و هم بعد از آن بیاید.

تشخیص صفات در زبان فارسی بیشتر خصوصیات دستوری است، در حالی که در زبان عربی ملاک های ساختاری و نحوی با هم تأثیر گذارند. همچنین، در زبان فارسی بین صفت و برخی از نقش های دستوری هم چون قید از لحاظ شکل ظاهری تفاوت نمایانی دیده نمی شود، ولی در زبان عربی به دلیل داشتن ویژگی های جنس و تغییر در حالت های صرفی، تمایز آن از سایر اجزای کلام به وضوح دیده می شود. در زبان فارسی بین صفت و موصوف از جهت معنی ارتباط محکمی وجود دارد، اما در زبان عربی این ارتباط هم از جهت معنی و هم از جهت ساختار ظاهر است.

از عربی هم ترکیباتی به صورت صفت بیانی در فارسی به کار می روند، مثل فوق العاده، خلق الساعه، مادون، ماقبل، مشارالیه، مقسوم علیه، ایرانی الاصل، بلا مانع، علی السویه، فیما بین. جمله های عربی هم در فارسی گاهی به صورت صفت می آیند: جلّ جلاله، تبارک و تعالی، لایزال، لایتغیر.

صفت فاعلی در عربی معادل اسم فاعل (و صیغه مبالغه) است. صفت مفعولی معادل اسم مفعول. صفت تفضیلی و عالی معادل اسم تفضیل و صفت مطلق یا بیانی با صفت مشابه هم پوشانی دارد.

صفت ترکیبی فارسی معمولاً با ترکیب های تشبیهی یا پسوندی همراه است که صفت تشبیهی خوانده می شود؛ مثل گلگون، پریش که در عربی یا به شکل اضافه های تشبیهی است یا با ادات تشبیه.

در زبان فارسی صفت به شکل بسیط، مرکب، مشتق و گروه به کار می رود؛ ولی در عربی غالباً از مشتقات است. در مواردی هم نعت مؤول به مشتق است. بدیهی است اصطلاح مشتق عربی با فارسی متفاوت است.

در زبان عربی ضمیر موصوف نمی شود؛ در حالی که در فارسی گاهی اول شخص و دوم شخص ضمیر پیش از اسم درآمده، نسبت به آن حالت وصفی پیدا می کند. در دستور زبان عربی به باب اختصاص معروف است که مفعول فعل محذوف است.

کتابنامه

الف: کتاب ها

۱. قرآن کریم.
۲. ابن عقیل، (۱۳۹۰)، شرح ابن عقیل، ترجمه سیدعلی حسینی، چاپ سوم، قم، انتشارات دارالعلم.
۳. ابوالقاسمی، محسن، (۱۳۷۸)، دستور تاریخی زبان فارسی، چاپ دوم، تهران، سمت.
۴. احمدی، احمد، (۱۳۵۴)، دستور زبان فارسی، چاپ سوم، تهران، باستان.
۵. الانباری، ابوالبرکات، (۱۳۸۰)، الانصاف، نشر ادب الحوزه.
۶. انوری، حسن و حسن احمدی گوی، (۱۳۸۵)، دستور زبان فارسی، تهران، فاطمی.
۷. باقری، مهری، (۱۳۸۱)، تاریخ زبان فارسی، چاپ هفتم، تهران، قطره.
۸. بهار، محمد تقی، (۱۳۸۱)، سبک شناسی، تهران، زوار.
۹. حافظ، محمد، (۱۳۸۲)، دیوان، به اهتمام محمد حماسیان، کرمان، خدمات فرهنگی کرمان.
۱۰. حریری، قاسم بن علی، (بی تا)، مقامات الحریری، بیروت-لبنان، دارالکتب العلمیه.
۱۱. حسینی، سیدهاشم (۱۳۶۴)، علوم العربیه، ج ۱، انتشارات مفید.
۱۲. خرم دل، مصطفی، (۱۳۷۳)، گنجینه صرف و نحو زبان عربی، چاپ دوم، دانشگاه آزاد کردستان.
۱۳. خیام پور، عبدالرسول، (۱۳۸۴)، دستور زبان فارسی، چاپ دوازدهم، تبریز، ستوده.

۱۴. ذالنور، (۱۳۴۸)، **دستور پارسی**، چاپ دوم، تهران، ارغنون.
۱۵. ذهنی تهرانی، محمدجواد (۱۳۶۳)، **کلمات العلویه**، انتشارات حاذق.
۱۶. رفاهی، عبدالجلیل، (۱۳۴۷)، **مفردات و جمل در عربی**، اصفهان، نشر مشعل.
۱۷. الشرتونی، رشید، (۱۳۸۳)، **ترجمه و راهنمای مبادی العربیه**، ترجمه محمد جواد شریعت، چاپ هشتم، اساطیر.
۱۸. شریعت، محمد جواد، (۱۳۶۷)، **دستور زبان فارسی**، چاپ سوم، تهران، اساطیر.
۱۹. شفاهی، احمد، (۱۳۶۳)، **مبانی علمی دستور زبان فارسی**، تهران، نوین.
۲۰. شهابی، علی اکبر، (۱۳۷۸)، **اصول النحو**، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۱. حسن، عباس، (۱۴۰۹ ق.)، **النحو الوافی**، تهران، انتشارات ناصر خسرو.
۲۲. الطرابلسی، ابراهیم، **فوائد اللآل فی مجمع الامثال**، بیروت
۲۳. عماد افشار، حسین، (۱۳۷۲)، **دستور ساختمان زبان فارسی**، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی.
۲۴. عمادی حائری، اسماعیل، (۱۳۷۱)، **دستور زبان عماد**، قم، محدث.
۲۵. الغلابینی، مصطفی (۱۴۰۰ ق.)، **جامع الدروس العربیه**، چاپ چهاردهم، بیروت، المكتبة العصریه.
۲۶. فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۹)، **شاهنامه**، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ هفدهم، تهران، قطره.
۲۷. فرشیدورد، خسرو، (۱۳۵۸)، **عربی در فارسی**، تهران: دانشگاه تهران.
۲۸. (۱۳۸۷)، **دستور مختصر تاریخی زبان فارسی**، تهران، انتشارات زوار.
۲۹. ماهوتیان، شهرزاد، (۱۳۶۵)، **دستور زبان فارسی**، چاپ ششم، تهران، مهارت.
۳۰. متنبی، احمد بن حسین، (۱۳۸۳)، **شرح گزیده دیوان متنبی**، ترجمه غلامعباس رضایی و محمد حسن حسن زاده تیری، تهران، دانشگاه تهران.
۳۱. محمدی، حمید، (۱۳۶۱)، **گامی به سوی قرآن**، ج ۲، انتشارات مفید.
۳۲. مدرس افغانی، (۱۴۰۹)، **جامع المقدمات**، قم، انتشارات هجرت.
۳۳. مدرسسی، فاطمه، (۱۳۸۶)، **از واج تا جمله**، تهران، چاپار.

۳۴. مرزبان راد، علی، (۱۳۷۸)، **دستور سودمند**، چاپ نهم، تهران، امیرکبیر.
۳۵. المعصومی، احمد بن محمد: **مهذب مغنی اللیب**، انتشارات غدیر، ۱۴۲۰ هـ.
۳۶. **معلقات سبع**، (۱۳۷۱)، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ سوم، تهران، سروش.
۳۷. معین، محمد، (۱۳۴۰)، **مفرد الجمع**، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر.
۳۸. مولانا، جلال الدین محمد بن محمد، (۱۳۸۶)، **مثنوی معنوی**، شرح کریم زمانی، تهران، اطلاعات.
۳۹. ناتل خانلری، پرویز، (۱۳۶۵)، **دستور زبان فارسی**، چاپ ششم، تهران، مهارت.
۴۰. ناتل خانلری، (۱۳۷۲)، **دستور تاریخی زبان فارسی**، تهران، توس.
۴۱. نبی لو، علی رضا، (۱۳۸۹)، **درسنامه دستور**، قم، کمال الملک.
۴۲. وراوینی، سعیدالدین، (۱۳۸۷)، **مرزبان نامه**، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ سیزدهم، تهران، صفی اندیشان.
۴۳. وفایی، عباسعلی، (۱۳۹۰)، **دستور زبان فارسی**، تهران، سمت.
۴۴. _____، (۱۳۹۰)، **دستور کاربرد متن ادبی**، تهران، سخن.
۴۵. هاشمی خراسانی، حجت، (۱۴۰۳)، **فوائد الحجتیه**، چاپ سعید، مشهد.
۴۶. همایون فرخ، (۱۳۳۷)، **دستور زبان فارسی**، تهران، انتشارات اساطیر.
۴۷. یعقوب، امیل البدیع (۱۴۲۰)، **موسوعه النحو والصرف و الاعراب**، ترجمه قاسم بیستانی و محمدرضا یوسفی، قم، انتشارات اعتصام.

ب: مقالات

۱. البرزی ورکی، پرویز، (۱۳۸۲)، «**بررسی مقایسه‌ای صفت در زبان های فارسی و آلمانی**»، مجله پژوهش زبان های خارجی، شماره ۱۴، صص ۳-۱۴.
۲. لسانی، حسین، (۱۳۸۳)، **مقایسه صفت در زبان های فارسی و روسی**، مجله پژوهش های خارجی، شماره ۱۷، صص ۱۱۵-۱۲۶.
۳. مجد، امید، (بهار ۱۳۹۰)، «**دو تحلیل تازه از ساختمان صفات در زبان فارسی**»، فصلنامه زبان و ادب پارسی، شماره ۴۷، صص ۳۹-۵۰.